

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره حدیث لا ضرر بود. و متعرض متون حدیث و سند و مصدر حدیث در کتب اصحاب. عرض کردیم در این روایاتی که ما از اصحاب داریم، متن لا ضرر غالبا همراه مطلب دیگری آمده است. که از همه شان مهم تر قصه سمره بن جندب است. و عرض کردیم اهل سنت روی ایشان حساب خاصی باز کرده اند چون جهات خاصی دارد که جایش اینجا نیست و پیش ما حتی پیش عده زیادی وضع روشنی ندارد.

عرض کنم که آن روایاتی را که ما در اینجا داریم، یکیش همین روایت سمره بن جندب بود عرض کردیم این روایت سمره بن جندب در کتب اصحاب ما با ذیل لا ضرر آمده است و در میان اهل سنت هم ذکر شده است لکن از امام باقر. فعلا من در میان اهل سنت از غیر از امام باقر ندیدم. مقداری که من نگاه کردم.

و شبیه آن را به ابولبابه هم نسبت داده اند اما او به سمره از توسط امام باقر. و روایت سمره را از امام باقر در مصادر ما دو نفر نقل کرده اند یکی زراره و یکی ابو عبید حذاء. کفاش بوده است احذیه درست می کرده است.

بعدش دارد که حدیث زراره را دو نفر نقل کرده اند. عبد الله بن بکیر که برادرزاده ایشان است و عبد الله بن مسکان. و عرض کردیم مرحوم کلینی هر دو را آورده است. ولو در متن لا ضررش فرق می کند. در یکی لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن در متن عبد الله بن مسکان. که این متن هم ثابت نیست. آن وقت این متن سندش اشکال دارد و از طریق برقی پدر و پسر است که یک نوع تساهلی در حدیث دارند. و مرحوم صدوق که بعد از مرحوم کلینی است متن عبد الله بن بکیر را به سند درست و حسابی نقل کرده است. راجع به خود عبد الله بن بکیر صحبتی است هم در رجال و هم در جهات دیگر که جایش اینجا نیست. یعنی صحبت این نیست. ما فقط اشاره اجمالی عرض کردیم سابقا کرارا مرارا در کتاب کشی. چون این الآن کشی که دست ما رسیده است تلخیص کشی است سه جا دعوی اجماع شده است که معروف است به اصحاب اجماع. یک جای آن این عبد الله بن بکیر ذکر شده است. کسانی که به قول تعبیر خودش احداث اصحاب ابی عبد الله.

عرض کردیم مجموعه سه تا شش تا است که چون جا به جایی هم دارد حدود بیست و یک بیست و دو نفر هستند که جزء اصحاب اجماع هستند و کرارا عرض کردیم که هنوز برای خود ما روشن نیست که این قائل اجمعت الاصابه خود کشی است یا استاد ایشان عیاشی. من باب مثال عرض می کنم. بهر حال آن خود آن دعوای اجماع چندان روشن نیست. احتمال اینکه شیخ اضافه کرده باشد خیلی بعید است چون شیخ این را جای دیگر هم نیاورده است و خود مرحوم شیخ قدس الله سره در کتب دیگر خودش حالا به مناسبتی در رجال در فهرست در احادیث در فقه کتب متنبه‌ی که ایشان دارد یک اشاره ای می کند و هو من اصحاب الاجماع و هذا ممن اجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عنه، ایشان در عده دارد یکی در بحث تعارض حجیت خبر و این نکته را اجماع نمی گیرد. البته در عده دارد اسم ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی را برده است و غیرهم ممن عرفوا. این را دارد ممن عرفوا. انهم لا یروون ولا یرسلون الا عن ثقه.

لکن اشعاری به اصحاب اجماع در آن نیست. عرفوا معلوم نیست. مرادش اصحاب اجماع باشد. علی ای حال نجاشی هم رحمه الله علیه هیچ اشعاری به این مطلب ندارد و عرض کردیم این مقدمات را عرض کردیم برای این نکته. نجاشی نسبت به این مجموعه ای که ایشان اسم بردند سه جور معامله دارد. بعضی ها را توثیق کرده است بعضی ها را گفته است ثقه ثقه. تکرار توثیق کرده است. بعضی ها را مثل این عبد الله بن بکیر هیچی نگفته است. راجع به این عبد الله بن بکیر نه توثیق کرده است نه تضعیف. توثیقش را شیخ انجام داده است. و اینکه ایشان جزء اصحاب اجماع هم هست به نقل ما فی الکشی.

کیف ما کان این هم یکی از عجایب کار است که نجاشی هیچ اشاره ای به این اجماع ندارد و اضافه بر آن این افراد را سه جور برخورد کرده است. بعضی هایش را خیلی تجلیل کرده است و بعضی هایش را توثیق کرده است مثل عبد الله بن مغیره. ثقه ثقه. بعضی ها را یک بار توثیق می کند. بعضی ها را هم اصلاً توثیق نکرده است مثل همین عبد الله بن بکیر. ردّ هم نکرده است توثیق هم نکرده است. خب این یک قسمت بود.

یک قسمت هم اینکه به ایشان نسبت داده شده است که ایشان قائل به قیاس بوده اند رأی بوده اند. چون خودش هم گفته است هذا مما رزق الله من الرأی. این توضیحش را ما عرض کردیم این رأی مصطلح نیست. اگر بخواهیم آن مطلب را شرح دهم باید برویم سر بحث طلاق. چون بحث طلاق است که این هم روایات صحیحیه طرفین دارد. می گویم در حقیقت به یک طایفه عمل کرده است مشهور عمل نکرده است. این منشأ تصویری شده است که ایشان

و شیخ طوسی هم در کتاب تهذیب یا استبصار که فکر می کنم ظاهرا تهذیب است، یک جایی مطلب تنیدی را به ایشان نسبت می دهد که این مال زراره نبوده است این خودش نسبت داده است. خیلی عجیب و غریب است عبارت شیخ می گوید چون اعتقاد باطل داشته است بعید هم نیست مثلا حرف دروغ بزند. خیلی تصورش برای ما الآن مشکل است اصلا نمی فهمیم شیخ چطوری این مطلب را نوشته است.

علی ای حال عبد الله بن بکیر جزء ثقه و اجلاء است. پسر برادر زراره است. لکن باید مثل بقیه امور همه جهات ایشان ملاحظه شود. توضیحاتی است که دیگر اینجا جایش الآن نیست. باید جای دیگر متعرض شویم.

این راجع به روایت عبد الله بن بکیر. پس آن سندی که در آن هیچ شبهه ندارد همان است که در کتاب فقیه آمده است و خوب هم هست. شواهد هم دارد. احمد برقی به کوفه رفته است و کتب ابن فضال پدر را به قم آورده است. یا کتاب ابن فضال پدر است یا کتاب خود عبد الله بن بکیر است. چون ابن فضال از او نقل می کند زیاد. بهرحال انصافا آن سند هیچ مشکل خاصی ندارد. می ماند مرحوم صدوق منفردا باز از طریق حسن صیقل از ابی عبیده حذاء عن ابی جعفر نقل کرده است. این روایت فقط الان در این کتاب صدوق است. که از طریق حسن صیقل. تعبیرش هم این جلد سه که جسد من هست چاپ قم، چاپ ایران دیگر در مقابل چاپ نجف، صفحه ۱۰۳. تعبیرش هم و روی الحسن الصیقل عن ابی عبیده الحذاء، تعبیرش این است. به صورت روی است که اشکال ندارد. ابو عبیده جزء اجلائی اصحاب است. نسبتا کثیر الحدیث هم هست. خیلی دارد روایت. اسمش هم ظاهرا تقریبا مسلم باشد که زیاد است. اما اسم پدرش خیلی اختلاف انگیز شده است. زیاد بن عیسی، زیاد بن حسن، زیاد بن رجاء، چند تا اسم. و حالا غیر از آن اختلافاتی که حالا جایش اینجا نیست بحثش اینجا نیست و باید جداگانه در بحثهای رجالی متعرض شد، نجاشی که اسمش را می برد به اسم زیاد بن عیسی، بعد می گوید اخته حماده یا حماده حالا من ضبطش نمی دانم چطوری است. بنت حسن. خیلی عجیب است یا بنت رجاء و قیل بنت حسن. مگر این خواهر از طرف مادر باشد و الا از طرف پدر که نمی شود. بگویم فاصله دو سطر ایشان، ملتفت شدید خیلی عجیب است تصریح هم نمی کند که اخته من امه. و الا خیلی عجیب است عنوان داده اند زیاد بن عیسی بعد خواهرش زیاد بن رجاء مثلا. یا زیاد بن حسن. اصلا عیسی را ذکر نمی کند. دو تا اسم دیگر ذکر می کند. این هم خیلی عجیب است. مگر همین خواهر مادری اش بوده است و خیلی عجیب است کار ایشان.

بهرحال خود ابو عبیده ثقه جلیل و این نکاتی است که ما سابقا عرض کردیم مرحوم نجاشی در فهرست خودشان نوشته اند له کتاب رواه علی بن رئاب. یا یرویه علی بن رئاب. همین مقدار.

اینها عرض کردم من ما چون فهرست داریم، به لحاظ دقت خیلی نقل ما دقیق تر است. به قول امروزی ها آکادمیک تر است. با نقل با ضوابط علمی دانش گاه ها بهتر جور می آید. با جو دانشگاهی و علم متعارف بهتر جور در می آید. به خاطر اینکه تاریخ حدیث و کیفیت نقلش برای ما روشن می شود. از اینکه سند به کتاب نداده است معلوم می شود کتاب ایشان در اجازات وارد نشده است. اولاً من کرارا عرض کردم نجاشی و شیخ زیاد دارند له کتاب، بعد سند ذکر می کنند. مثل اینجا.

این کتاب به معنای مصطلح امروز ما نیست. بلکه به معنای مکتوب است. نوشتار. دیدم بعضی ها به فارسی ترجمه کرده اند دفتر. بد نیست. نوشتار. نه به معنای کتاب. و این مراد این است که این اقا احادیث را سماعی نگفته است. نوشته ای داشته است فرض کنید دویست تا پانصد تا، هزار تا. این نوشتار را به آن شاگرد داده است. آن شاگرد هم به آن طرف نوشتار را داده است. خب این خیلی ارزش حدیث را بالا می برد. حفظ متن حدیث را خیلی بالا می برد. آن وقت اگر نوشتند اجازه را یعنی این نوشتار دیگر در اجازات وارد نشده است. این نوشتار ایشان، این کتاب ایشان و احتمال دارد البته در حد احتمال باید نگاه کنم فهرست ابن ندیم. چون ابن ندیم خودش به اصطلاح وراق بوده است به اصطلاح امروزی ها انتشاراتی. شاید رئیس صنف وراق های بغداد بوده است. وراق بزرگی بوده است. عرض کردم در سابق انتشار کتب مثل همین الآن بود. ولی الآن با چاپخانه است آن زمان با نوشتن بود. مثلاً وراق بزرگی مثل ابن ندیم فرض کنید مثلاً کتاب مثلاً جابر بن حیان. می نشست یک نفر، هزار نفر پانصد نفر، ششصد نفر می نوشتند. این می خواند کتاب را و آنها می نوشتند. در طی یک روز دو روز سه روز چهار روز پانصد نسخه از کتاب تکثیر می کرد. مثل همان چاپخانه های امروز ما. اینها کارشان وراق بود. الآن در عراق وراق را غالباً به صحافی می گویند. وراق در اصطلاح آن زمان که ابن ندیم رئیس وراقین بغداد است، ایشان در زمان معاصر شیخ مفید و شیخ صدوق است البته معاصر شیخ مفید در بغداد. ایشان یک مقاله ای اش خاص به شیعه و مصنفین شیعه است. ایشان عادتاً اگر کتاب را نام می برد عادتاً موجود بوده است. نجاشی اگر نام ببرد معلوم نیست موجود بوده است. شاید در اجازات مثل اینکه برای ما الآن موجود نیست اجازات.

اما فکر می کنم ابن ندیم عادتاً کتابی که نام می برد موجود است. مثلاً خودش حدوداً چهارصد رساله به جابر بن حیان نسبت می دهد. می گوید و فی الناس، بعضی مردم می گویند جابر بن حیان موهوم است وجود خارجی ندارد. بعد می گویند خب خیلی بعید است این

چهارصد رساله همه اش از یک شخص موهوم باشد بعید است. نه شخص موهوم نیست. شخص واقعی است اسمش جابر بن حیان نبوده است اسمش دیگر بوده است.

علی ای حال احتمال می دهم شاید کتاب ابو عبیده در کوفه وجود داشته است همین نسخه علی بن رئاب، اما اجازه داده نشده است. بهرحال مرحوم نجاشی قدس الله نفسه فقط به همین مقدار اکتفا کرده است له کتاب و هو علی بن رئاب. خب این نشان می دهد که مثلاً این حدیث الآن همین حدیثی که الآن جلو ما هست. این حدیثی که جلوی ما هست این را مثلاً امام باقر به ابو عبیده شفاها فرموده اند. حالا اگر نوشته اند بهرحال او نوشته است امام به او نوشته نداده است. ابو عبیده هم ظاهراً شفاها یا از روی نوشته خودش به حسن صیقل داده است. یعنی اگر غیر از علی بن رئاب باشد عادتاً شفاهی است. ممکن است شفاهی نباشد اما آن که ما داریم چون داریم می گوید له کتاب و هو علی بن رئاب. بلکه ممکن است حسن صیقل بعد او را نوشته است و از نوشته او به کتاب یونس بن عبد الرحمن این طور که در مشیخه صدوق آمده است راه پیدا کرده است تا به دست صدوق رسیده است. علی ای حال فایده این بحث فهرستی این است که مثل این حدیث به حالت سماعی بوده است. چون نجاشی اصلاً اسم کتاب را در سلسله اجازات نبرده است. فقط یک راوی اش را که علی بن رئاب، احتمال هم دارد چون ابو عبیده خیلی هم روایت دارد و مرد بزرگواری هم هست، احتمال دارد که کتاب با همان نسخه علی بن رئاب مثلاً حدثنا علی بن رئاب قال حدثني ابو عبیده مثلاً الحذاء. با آن کتاب مشهور بوده است. حالا بحث های دیگر دارد که جایش اینجا نیست.

آن وقت راجع به حسن صیقل این هم یک مشکلی دارد چون حسن بن زیاد عطار هم داریم. حسن بن زیاد صیقل هم داریم. چیزهای دیگر هم داریم که طول می کشد.

علی ای حال آقایان در اینجا سخت در مشکل واقع شده اند. در این حسن صیقل یا حسن بن زیاد صیقل این در مشکلاتی واقع شده اند و چند تا اسم هست در کتب رجالی و فهرستی. عده ای گفته اند اینها هفت نفر هستند. عده ای شش نفر گفته اند. عده ای چهار تا. مرحوم آقای تستری نوشته است که اینها چهار تا هستند. به قول خودشان المحقق. محقق یعنی وجود خارجی دارد مسلم. چهار تا را ایشان مسلم می داند. این حقیر سراپا تقصیر می گویم که دو تا هستند. یکی حسن بن زیاد صیقل و یکی حسن بن زیاد عطار. عطار را نجاشی توثیق کرده است این صیقل توثیق نشده است. البته در اینجا مناسبت لا ضرر مرحوم شیخ الشریعه هم وارد شده است. یعنی کسانی که

بحث لا ضرر را نوشته اند چون یکی از کسانی که حدیث لا ضرر را نقل کرده است همین حسن صیقل است. آیا ثقه هست یا خیر. توثیق می شود یا خیر.

کیف ما کان ما عرض کردیم یعنی سابقا توضیح دادیم و حل این مشکل البته این مشکل خیلی زیاد است. یعنی اگر ما بخواهیم وارد بحث حسن صیقل و حسن بن زیاد و ضبی داریم طاعی داریم فلان داریم اشتباهاتی که اینجا انجام گرفته است. و خود صدوق هم اشتباهاتی دارد. اشتباهات صدوق و اینها را بگوئیم دیگر خیلی باید چهار پنج روز طول بکشد. اما این راه را به طور کلی توضیح دادیم که متأسفانه تا حد زیادی کار آقای خویی بهتر است اما این جمع بندی نهایی به این نحوی که من عرض می کنم نشده است. عرض کردیم برای تحقیق مسئله، یک وجود شخص را حالا به هر اسمی باشد، صیقل باشد عطار باشد زیاد باشد، ضبی باشد طاعی باشد اینها را در روایات ببینیم. در کتب اربعه و غیر اربعه چند عنوان وارد شده است از کی نقل کرده است و کی از او نقل کرده است. این یک مرحله. اسمش را ما گذاشتیم محور روایات. چون این کار را نکرده اند. از ابداعات این حقیر سرپا تقصیر است. دو در محور کتب رجال اسم ایشان را ببینید. این محور دوم است. رجال برقی است رجال شیخ است. کشی است و الی آخر. در محور کتب رجال اسم ایشان را ببینیم. محور سوم در کتب فهارس اسم ایشان را ببینیم. و اینکه مثلا شیخ یک جایی یک چیز گفته است یک جای دیگر چیز گفته است این ها احتیاج به شرح دارند که اگر من بخواهم الآن وارد شوم چهار پنج روز وقت نیاز دارد. خیلی گیج کننده و خسته کننده است و به ذهن ما می آید که معظم این چیزها یک خرابی هایی مخصوصا در محور روایات هست مخصوصا در محور رجال.

علی ای حال چون جایش اینجا نیست ما به همین مقدار اکتفا می کنیم. حسن بن زیاد عطار که ثقه، نجاشی توثیقش کرده است. البته خوب دقت کنید نجاشی که توثیق کرده است بعد می گوید که له کتاب بعد می آورد کتابش را از طریق ابن ابی عمیر عن الحسن. که ما عرض کردیم من احتمال می دهم که شاید توثیقش را از همین روایت ابن ابی عمیر گرفته باشد. لذا عرض کردیم که لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه، مراد ایشان یروون یعنی ما در فهارس جاهایی داریم که ابن ابی عمیر راوی آن کتب است. نه روایت در مجال روایت. راوی کتب. بعید نیست جاهایی که ابن ابی عمیر راوی کتب باشد آنها ثقه باشند. خوب دقت کنید چون مبنای جدیدی است به گوشتان نخورده است. احتمال این است که اینجا چون ما عده ای از موارد داریم که می گوید ثقه له کتاب بعد ابن ابی عمیر عنه. ظهور ندارد کلام اشعار دارد. لذا این را قبول کنیم در خصوص این جور موارد. جاهایی که کتابی هست مال شخصی است و ابن ابی عمیر راوی آن کتاب است. شاید اثبات توثیقش بکند. بهر حال

سؤال: ... این مبنا را پذیرفته اند؟

پاسخ: ما چون جایی که یک تصریح به وثاقتش هم دارد قبول نمی کنیم چه برسد به اینها. چون خبر ثقه را که حجت نمی دانیم. اما بلا اشکال روایت ابن ابی عمیر یکی از شواهد است یکی از امارات است. نه فقط این بقیه اجلاء. انصافش حسن صیقل البته مرحوم آقای شیخ الشریعه روایت حماد و فلان و مثلاً در همین مشیخه صدوق که ایشان می گوید ما کان فیہ الحسن الصیقل بعد می رسد به یونس بن عبد الرحمن عن الحسن الصیقل. اینها را مرحوم شیخ الشریعه قرار داده است شاهد بر اینکه ایشان ثقه است چون اجلاء از او نقل کرده اند. راست است چون اجلاء نقل کرده است نمی شود انکار کرد. و انصافاً هم تا حدی روایتش قابل قبول است. انصافاً بزرگانی از او نقل کرده اند مثل صفوان و دیگران. و لکن عرض کردم یک شأن طولانی دارد که اگر بخواهم وارد شوم خیلی طولانی است. بعد اشتباهات این و آن. عرض کردم از هفت نفر گفته اند تا یک نفر. که این مجموع عناوین. البته من معتقدم که این حسن بن زیاد با حسن بن رباط بجلی هم اشتباه شده است بعضی موارد. خیلی طول می کشد بخواهیم اینها را بگوییم. یک عرض عریضی دارد. بحث طولانی دارد. جمع آوری محور روایات و جمع آوری محور رجال و جمع آوری محور فهارس. که مثلاً فهارس اصحاب چون مرحوم شیخ طوسی هم به نظر ما در اینجا از دو فهرست نقل کرده است. یک فهرست از کوفه است یک فهرست از قم است. نجاشی از یک فهرست نقل کرده است. بهرحال اگر من بخواهم وارد شوم عرض کردم طول می کشد و خیلی طولانی است.

اما این راجع به کلی حسن صیقل. توثیق صریح ندارد اما انصافش خود من هم الی قبول روایت انصافاً حسن بن زیاد صیقل قابل قبول است. این مال این قسمت.

قسمت دیگری که هست راجع به طریق مرحوم شیخ صدوق به حسن صیقل است. مرحوم استاد می فرمایند طریق صحیح است. در اول این طریق محمد بن موسی بن متوکل است که توثیق صریح ندارد. از مشایخ مرحوم صدوق است نسبتاً هم از این زیاد نقل می کنند اما توثیق صریحی ندارد. مرحوم ابن طاووس حدیثی را نقل می کند در سندش محمد بن موسی است. می گوید حالا حدیث صحیح بالاتفاق. بالاجماع. و از علامه هم ایشان را توثیق کرده است. این جور توثیقی از متأخرین از ایشان نقل شده است.

بعد از او هم علی بن حسین سعدآبادی است. آن هم به نظرم در مشایخ کامل الزیارات در کامل الزیارات و اینها است. حضرت استاد توثیق کرده اند. غرض بهرحال مرحوم استاد این سند را قبول کرده اند. هم محمد بن موسی بن متوکل و هم سعدآبادی. سعدآباد احتمالاً

یا از دهات ری است یا قم است. یا بین قم و ری است. یک سعد آباد که تهران است که جای خودش. اما فکر نمی کنم آنجا باشد. بنظم قریه از قم است. به نظرم حالا در ذهنم نیست.

علی ای حال خوب دقت کنید خود این علی بن حسین سعد آبادی این مؤدب کلینی بوده است و معلم. اصطلاح در آن زمان هست عده ای نوشته اند مؤدب. مثل فلان المؤدب. مراد از مؤدب یعنی کسانی که علوم ادبیات درس می دادند. صرف و نحو و اینها. چون اصطلاحاً ادب چیزی است که موجب زینت می شود. یا ادب الفعل است یا ادب القول است. ادب الفعل را اصطلاحاً اخلاق می گویند. ادب القول هم همین علوم است. نحو است و صرف است و لغت است و اینها. سیزده تا نوشته اند بعضی ها دوازده تا نوشته اند علوم ادب را. معانی از بیان. آن وقت مؤدب این مؤدب به این معنا. یعنی علوم ادبیات درس می داده است که کلینی و ابو غالب زراری پیشش بوده است و من توضیحات را چند بار عرض کردم تا جایی که من دیدم و العلم عند الله این سعد آبادی این منحصر از برقی پسر نقل می کند. یعنی هر وقت ما اسم سعد آباد را دیدیم توقع داریم که بعدش باشد عن احمد برقی. این منحصر در ایشان است. ندیدم از کسی دیگر تا به حال علی بن حسین بن سعد آبادی نقل کند و جزء عده کلینی به برقی هم هست. علی بن حسین سعد آبادی. توثیقی هم ندارد. همین که اهل ادب بوده است. ادبیات درس می داده است معلم ادبیات بوده است. مثل صرف و نحو و این جور چیزها. توثیق خاصی ندارد. بله در کتاب کامل الزیارات هم اسمش هست. آن هم باید عن البرقی. نکته اش را عرض کردیم. نکته سعد آبادی برقی است و فکر می کنم ایشان حالا چچوری بوده است یا شاگرد قدیم برقی بوده است چه بوده است. فکر می کنم چیزهایی را از برقی نقل می کرده است که دیگران نقل نکرده اند. دیگر حالا این می دانید این جور چیزها الآن در ذهنم هست مثلاً فلانی شاگرد خاص آقای فلان است. یک چیزهایی از او نقل می کند که دیگران نقل نمی کنند. منحصر در او است. حالا این هم می دانید الآن در زمان ما هم همین طور است. قدیم هم بوده است. این خودش قدح است یا مدح است. هر دو اش احتمال دارد. احتمال دارد قدح باشد چیزهایی را نقل می کند که کسی دیگر نقل نمی کند. خب احتمال دارد که بله حواسش پرت باشد. خیلی حمل فعل مسقط بر صحت. به قول امروزی ها هم احتمال دارد از خواص اصحاب بوده است. به هر حال این مشکل در علی بن حسین سعد آبادی است این تصمیم گیری با خودتان که این قدح او مدح. ایشان چیزهایی را از برقی نقل می کند من جمله کتاب محاسن را دارند و اصحاب ما زید فیه و نقص. این زید فیه و نقص یعنی این. مثلاً یک نسخه محاسن هست یا مثلاً ثواب الاعمال محاسن هست، ۲۵۰ حدیث است نسخه فلان ۲۸۰ حدیث است. نسخه فلان ۲۳۰ حدیث است. ظاهراً این جناب آقای سعد آبادی در این نسخه ای که داشته است روایاتی بوده است و چیزهایی بوده است که دیگران نداشته اند. می گویم این هم ممکن است خود بنده یک کمی سوء ظن داشته باشم اینها را قبول نکنم وقتی انفرادی داده است قبول نکنم. بهر حال عرض کردم این دیگر

اختیار آقایان. چون این نحوه بحث را آقایان نوشته اند من مطالبی را عرض می کنم که برای شما تصمیم گیری راحت باشد. آیا این قدح است یا مدح است آن دیگر اختیار با شما. خیلی به نظر ما قبولش ساده نیست. صاف نیست.

علی ای حال برقی پسر از برقی پدر عن یونس بن عبد الرحمن. این هم خب آقایان عرض کردم آقای خوبی فرموده اند سند صحیح است. طریق صدوق به ایشان صحیح است و سرش هم عرض کردم مال علی بن حسین سعدآبادی را از کتاب کامل الزیارات آن هم که از کتاب عبارات ابن طاووس و دیگران. محمد بن موسی بن متوکل.

عرض کنم که خب بقیه اش هم که پدر برقی و ثقه است و بعدش هم یونس. من سابقا چند بار عرض کردم یونس در قم محل کلام بوده است. شدید بودند قمی ها. چون یونس خیلی دنبال خبر نبوده است. مضافا که یونس متهم به قیاس و رأی و این جور حرفها هم بوده است. توضیحات اینها را سابقا عرض کرده ام.

بغدادی ها یک برخورد با کتب یونس داشتند. قمی ها یک برخورد دیگر داشتند. و مثلا الآن در کتاب فقیه کل روایاتی که در آن یونس هست به نظرم ده تا هم نشود. کل روایت. و باز هم از عجایب کار مرحوم فقیه در مشیخه طریقش را به یونس نوشته است. در مشیخه نوشته است از چه راهی از یونس نقل می کند. این هم عرض کردیم حدود نود و خورده ای نفر هستند که در مشیخه طریقش را به آنها نوشته است. در کل فقیه نه فقط جلد ۵. طریقش را به آنها نیاورده است و کارا عرض کردم من احتمال خودم این است که احتمالی که خودم می دهم شاید اینها را چون مرحوم صدوق یک فهرست هم دارد. یا معظم اینها یا همه اینها را در فهرست آورده است. آن فهرست ایشان به ما نرسیده است. احتمال می دهم در فهرست طریقش را به یونس نوشته است. بهر حال به لحاظ ذوقی عرض می کنم حالا خیلی برهانی برهانی نه. یونس یک خط است پدر خط دیگری است. به هم دیگر نمی خورند. آن در خط عقلانی و قیاس و اینها این خط روایی صرف و به هم ریخته و کان ضعیفا فی الحدیث از این یک خط است آن یک خط است. و هنوز هم برای ما روشن نیست این مقدار میراثی را که پدر برقی، آقایان که رفته اند روی اسم. ثقه ثقه ثقه. ما عرض کردیم ما دنبال این عنوان نیستیم. دنبال این هستیم که اصولا آثار یونس که به قم آمده است و الآن ما در کتاب کافی نمی بینیم. اما در کتاب کافی آثار محمد بن خالد عن یونس نمی بینیم. این حتما صدوق اعتماد کرده است. شاید هم از انفرادات همین سعدآبادی باشد. یعنی سعدآبادی از برقی پسر نقل کرده است. و الا عادات این دو تا به هم نمی خورند. در نجف دو تا بودند یکی مرجع بود یکی منتظر المرجعیت با هم بد بودند. آن مرجع مریض بود. گفتم چه شده است در نجف

گفت ایشان گفته است که احتیاطات به آن اقا مراجعه کنید. با هم بد بودند به هم نمیخوردند گفت احتیاطات به آن آقا مراجعه کنید. طرف شوخی کرد گفت نه گفته است از آن آقا احتیاط کنید.

یونس با محمد برقی نمی خورند. دو خط هستند. قاعدتا نمی خورند. حالا چطور اینجا آمده است نمی فهمم. مثل همان از آن آقا احتیاط کنید. بعد هم در کتاب کافی نمی بینیم احتمالا از همین، همان که گفتم مدح است یا قدح است از انفرادات سعدآبادی باشد. سعدآبادی از برقی پسر، این مطلب را از برقی پدر از کتاب یونس نقل کرده است. احتمالا دیگر. و این الآن عجیب است. یکی اینکه کلینی ندارد. یکی اینکه عرض کردم این دو طرف متناقض هستند با همدیگر. با هم دیگر جور در نمی آیند. خود وجود سعدآبادی که انفراد دارد نسبت به برقی. این یک قسمت کاریک قسمت کارش که شاید از همه اینها مهمتر باشد، یونس بن عبد الرحمن، معذرت می خواهم ابن الولید که استاد صدوق است یک عبارتی دارد که این عبارت در کتاب شیخ و نجاشی دو جا آمده است. بخوایم آن عبارت را هم شرح دهیم طول می کشد. عبارت ابن الولید این طور است. کتب یونس بن عبد الرحمن التي هي بالعبارات كلها صحيح يعتمد عليها الا ما ينفرده محمد بن عيسى. این عبارت ایشان است. این کتب یونس چون کتب یونس در بغداد بوده است به قم آمده است. التي هي بالروایات چند بار عرض کردم چون اصطلاح زمان عوض شده است روایات مراد چاپ است. در زمان ما. چون در آن زمان مثلا می گفتند کتاب یونس روایت محمد بن عیسی. یعنی نسخه ای که محمد، کتاب یونس روایت اسماعیل بن مرار. کتاب یونس صالح بن مثالا سندی. روایت فلان مثالا. روایات در اینجا مرادف کلمه پاپ در زمان ما است. مثالا چاپ لبنان، چاپ نجف، چاپ قم چاپ تهران، اصطلاح این مرادف این است. روایات اینجا معنایی نیست که الآن در ذهن شما از روایت است. مرحوم ابن الولید می گوید که کتب یونس که روایات یعنی به نسخه است به چاپ است. همه اش قابل قبول است الا ما کان ینفرد به محمد بن عیسی. آن وقت در این چیزهایی که آمده است به اسم کتب یونس اصلا اسم محمد بن خالد برقی نیست. جزء این روات معروف کتاب یونس اصلا کلا ایشان نیست. محمد بن خالد برقی و لذا احتمال می دهیم که از اشتباهات مرحوم سعدآبادی است. عرض کردم قدح است یا مدح است برای همین بود. به ذهن بنده این قدح است. چون سوء ظن هم داریم. به هر حال به نظر ما قدح است. به قدح

سؤال: در کافی برقی از یونس هفت مورد نقل می کند

پاسخ: بخوانید. من تا به حال ندیده ام. یکیش را بیاورید

سؤال: عده من اصحابنا عن محمد بن ابی عبد الله عن أبيه عن یونس بن عبد الرحمن.

پاسخ: پس معلوم می شود که من اشتباه کرده ام. البته عده من اصحابنا در سعد آبادی هم هست دیگر انفراد ندارد.

سؤال: عده من اصحابنا هست عن احمد بن ابی عبد الله یرویه یونس

پاسخ: به هر حال اگر در کافی آمده است این وجه را برگشتیم اما به طور طبیعی آن ذوقیتی که گفتیم جای خودش محفوظ است. به ذهن ما روایات برقی پدر از یونس خالی از شبهه نیست. خالی از اشکال نیست. بهر حال مرحوم آقای خویی می فرمایند که سند معتبر است. پیش ما به لحاظ فهرستی یک کمی شبهه دارد. قال قال ابو جعفر دیگر من دوروز است دیروز هم توضیح متن را دادیم کان لسمره بن جندب نخله فی حائط بنی فلان، دیروز خواندیم متن حدیثش را فقط در این ذیل حدیث دارد «قَالَ مَا أَرَاكَ يَا سَمُرَةَ إِلَّا مُضَارًّا أَذْهَبَ يَا فَلَانُ فَأَقْطَعَهَا وَاضْرِبْ بِهَا وَجْهَهُ»، عرض کردیم در این متن که اگر درست باشد در این متن لا ضرر نیامده است. این شبیه همان متنی است که اهل سنت نقل کرده اند. متنی که اهل سنت از ابو جعفر راجع به سمره نقل کرده اند همین طور است. در آن لا ضرر ندارد.

در این چاپ همین مال جامعه مدرسین در حاشیه اش مرحوم آقای شعرانی چون مرد بزرگواری بوده است یک حاشیه مفصلی دارد دیگر نمی خوانیم چون یک کمی مشکلاتی دارد. بهر حال آقایان مراجعه کنند.

حالا غیر از این جهتی که راجع به حدیث صحبت شد، می ماند یک نکته ای را مرحوم آقای صدوق در ذیل این حدیث دارد. عرض کردم کیفیت جمع بین روایات متعارض این نبوده است که فقط در شیعه باشد. این در حقیقت نسبت به رسول الله از زمان صحابه شروع شده است. البته بعد از رسول الله است. یعنی بعد از رحلت رسول الله مثلا به بیست سال سی سال این بحث شروع شده است که مثلا قال رسول الله کذا و قال رسول الله کذا. این اختلاف نقل. در اصحاب ما هم ما از امام سجاده که مثلا دو نفر کسی به حضرت سجاده بگوید دو روایت از شما آمده است. یا امام باقر نداریم. از امام صادق شروع شده است. به امام صادق گفته اند که روایات شما متعارض است چه کنیم؟ و ضبط بحث تعارض تقریبا از زمان موسی بن جعفر سلام الله علیه است. این سیر تاریخی و طبعاً اهل سنت هم دنبال این کار را گرفته اند حتی مثلا اسماعیلی های مصر. این رساله ایضاح که به صاحب دعائم است یک نوع جمع است. مثلا فرض کنید تعبیر مختلف الحدیث مال ابن قطیبه این کیفیت جمع است. این جمع بین روایات متعارض و بحث تعارض یک بحثی است خب سنی ها مفصل متعارض شده اند و عرض کردیم در بحث آنها مسئله روایی نیست. یعنی مرجحات منصوبه ندارند. روی قواعد درست کرده اند. مرجح زیاد دارند روی قواعد.

یکی از راه هایی که خیلی معارف بود که شیخ خیلی روی آن سرمایه گذاری کرده است همان الجمع مهمما امکن. اگر بشود این روایت جمع کنیم. مرحوم شیخ صدوق یک روایت اول باب آورد هاست. این بابش مال حکم الحریم است. که کلینی هم دارد همین باب را. روایت مال سکونی است. روایت این است قضی رسول الله فی رجل باع نخله، نخل در اینجا به معنای نخلستان است. به معنای خرما نیست. نخلستانش را فروخت و استثنا نخله. یک درختش را استثنا کرد. گفت این درخت را نمی فروشم. قضی له، این قضای رسول الله را عرض کردیم در عبادۀ نداریم. قضی له بالمدخل الیها و المخرج منها. فرمودند اگر کسی در جایی مثلاً چاهی داشت یا درخت خرمایی داشت در زمین دیگران قبول کرد که ملکی آنجا ساخته شود عادتاً لوازمش هم باید باشد. این را اصطلاحاً به این حریم می گویند. ولو یک درخت را استثنا کرده است لکن به اندازه عبور و مرور باید داشته باشد. راه عبور و مرور برای خودش حفظ شود. المدخل الیها و المخرج منها. و مدی جرائدها، این مدی به همان اولی بر می گردد. مدی یعنی فاصله، بعد. جرائد هم جمع جریده شاخه های درخت خرما. مخصوصاً اگر خشک شده باشد. این مدی جرائدها در قضای عبادۀ هست. خواندیم در قضای عبادۀ بود. اما این دو تا نبود در قضای عبادۀ. مخرج و مدخل نبود. یعنی به عبارت دیگر فرض کنید درخت خرمایی را استثنا کرده است که مثلاً این درخت خرما، فرض کنید اگر بخواهیم به متر حساب کنیم، زمینش را و مراد از مدی جرائدها یعنی شاخه های درخت را حساب می کنند، آخرین برگ، آخرین شاخه. بیاییم به زمین این تابعش است این حریمش است. خب اگر درخت اوایلش باشد ممکن است قطر یک دایره ای باشد که سه متر باشد. طبعاً درخت هر چه بیشتر، بعضی درخت های خرما کج هستند. مثلاً شاخه هایش خیلی زیاد است. این دو طرف می رود. ممکن است شش متر هفت متر. یعنی ولو زمین، خوب دقت کنید ولو زمین مال آن آقایی است که مالکش است. زمین مال او است. لکن چون درخت مال کسی دیگر است. مالک درخت کسی دیگر است. یک راه خروج و دخول را حق دارد این طرف ملکش نیست. حق دارد. حریم به آن می گویند. دو، درخت خرما هر مقدار که شاخه هایش برسد آن مقدار هم حق دارد ایشان. ولو زمین ملک من نیست الآن لکن چون درختش ملک من است من حق دارم آن زیر بنشینم و استراحت کنم به این حریم می گویند. اصطلاح حریم یا حق می گویند. پس قضی رسول الله یک، اگر شما یک درخت خرما مثلاً یک نخلستان داشتید فروختید، باغی داشتید فروختید و یک درخت را استثنا کردید ولو شما درخت را استثنا کرده اید لکن حریم دارد. همان درخت حریم دارد. حریمش یک راه ورود است. یکی راه خروج است یکی مقداری که شاخه ها می رسند. می تواند این مقدار شاخه ها زیر شاخه ها دراز بکشد استراحت کند ولو ملک خودش نیست. ملک صاحب باغ است. ملک نخلستان است لکن حریم او محفوظ است. آن وقت مرحوم صدوق می گوید لیس هذا الحدیث چون در اینجا صدوق تصور کرده است که سمره حق نداشته است. حق عبور و مرور به درخت خودش نداشته است. لیس هذا الحدیث بخلاف الحدیث الذی ذکرته فی اول هذا

الباب. حدیث سکونی. من قضاء رسول الله فی رجل باع نخله، نخل یعنی نخلستان، و استثنا نخله. فقضى له بالمدخل اليها و المخرج منها، این ليس معارضا لان ذلك فی من اشترى النخل مع الطريق اليها. آنجا مراد این است که درخت خرما را با طریق بخرد. و سمره کانت له نخل و لم یکن له الممر اليها. خیلی تعجب است از صدوق. اصلا خود ایشان عنوان حریم زده است. حریم غیر از ملک است. تعجب است از ایشان. ایشان می گوید آن حدیث سکونی مال جایی است که درخت را استثنا کند. درخت مال من و این مقدار راه درخت هم مال من. نه این درخت فقط مال او است. راه مال صاحب نخلستان است. این حریمی است که درخت دارد. هر چیزی یک حریمی دارد. وقتی ملک من است من حق دارم نه اینکه من فروختم. به اندازه ممر فروختم. من کل نخلستان را فروختم. تعجب است از مرحوم صدوق همچنین توجیه عجیب و غریبی چطور و این به خاطر این و قصه سمره هم همین طور است. پیامبر نمی گوید سمره حریم ندارد. خب حریم دارد می تواند برود پیش درختش. بحث سر این نبود. بحث این بود که می رفت نگاه می کرد به زن و بچه آن اقا و استاذان نمی کرد. بحث سر حریم نبود. تعجب است از صدوق. مع احترامنا للصدوق رحمه الله. خیلی از ایشان تعجب است همچنین مطلبی را بفرمایند ایشان. می گوید آن، آن جایی است که با آن، بابا حریم که ملک نیست. و کذلک مدی جرائدها. یعنی این زمین نخلستان را من کلا فروختم به این آقا. آن مالک کل زمین است. اما یک درخت را نگه داشتم. پیغمبر فرمودند که چون درخت را نگاه داشتی در طول زمان، دو سال سه سال هر چه شاخه های درخت دراز تر بشود، زمینی که ملک دیگری است حریم است برای تو. می توانی بروی و آنجا استراحت کنی. یعنی این را اصطلاحا حریم می گویند. حریم غیر از ملک است. حریم حق است. غیر از ملک است. الآن هم در بعضی جاها هست نمی دانم مطلع هستید یا خیر. مثلا چاه می رود در زمین دیگری می زند. می گویند پاه را که زدی فرض کنید به اندازه سی متر چهل متر مربع دائر مدار چاه حریم است. ملک طرف دیگری است لکن حریم چاه است. این رسم است این مطلب الآن هست.

چیزی را که انسان جایی بگذارد یک حریم دارد. مگر رفت و آمد با آن نشود. یا مثلا فرض کنید مثل امروزی ها یک کامپیوتری باشد دستگاهی باشد دوربینی باشد با همان کنترل کند. و الا عاداتا حریم دارد. این که ایشان گفته است با النخل مع الممر، نه استثنای النخل فقط. ممر به عنوان حریم است. در قصه سمره هم ممر به عنوان حریم است. اشکال هم در ممر نیست. نه اینکه اینجا ملکش نبود. آنجا هم ملکش نیست اینجا هم نیست. در هر دو حریم است. اشکال جناب سمره این بوده است که اجازه نمی گرفته است. یا می رفته است به خانواده او نگاه می کرده است. متش این بوده است ينظر الى اهله. این ربطی به بحث ممر و حریم ندارد. توجیهی که ایشان فرموده اند توجیه صحیحی نیست.